

شاعر و طیب



شادروان عبرت نائینی از شاعران برجسته غزلسرای معاصر شمرده می‌شود. یکی از غزل‌های شیرین او، غزل عارفانه ذیل است که بی‌کمان در میان شاهکارهای ادبیات فارسی منزلتی جاویدان خواهد یافت.

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

ما جلوۀ اوئیم و نه اوئیم و هموئیم
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

هر جا نگری جلوه که شاهد غیبی است

او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست

در آینه بینید اگر صورت خود را

آن صورت آئینه، شما هست و شما نیست

کو جرأت گفتن که عطا و کرم او

بر دشمن و بر دوست چرا هست و چرا نیست

الی آخر

محل انجمن ادبی ایران در سال ۱۳۱۵ در خیابان ایران (عین الدوله) منزل مرحوم محمد هاشم میرزا افسر بود که تا اواخر عمر ریاست این انجمن را بعهده داشت. معمولاً هر دو هفته یکبار در انجمن راجع به موضوعی سخنرانی می‌شد. یک شب دکتر ع - م راجع به زیان مشروبات الکلی نطق جالبی ایراد کرد. و در طی این سخنرانی که بیش از نیمساعت طول کشید وضع گردش خون در قلب را شرح داد و بیان کرد که چگونه الککل در پیچه‌های قلب را سوراخ می‌کند، جریان خون را مختل می‌سازد و خلاصه پدر قلب و صاحب قلب را در می‌آورد.

و از اظهارات خود چنین نتیجه گرفت که هر کسی از موقعی که شروع به مشروب خوری می‌کند، اگر آن را ادامه دهد تا بیش از ده سال زنده نخواهد ماند. بیان او بقدری گرم و گیرا بود که همه را مجذوب کرد. و وقتی این سخن - رانی پایان رسید جمعیت زیادی که در تالار نسبتاً بزرگ انجمن حضور داشتند با دست زدن ممتد از او تقدیر کردند.

هنوز دست زدن جمعیت تمام نشده و دکتر از پشت تریبون پائین نیامده بود که میرزای عبرت از جا برخاست و دکتر را مخاطب قرار داد و شروع به صحبت کرد. اما چون میان هلهله و دست زدن جمعیت صدای ضعیف او شنیده نمی‌شد، شیخ الملك اورنگ نایب رئیس انجمن فریاد زد: « جناب میرزا، بفرمائید. »

صدای بلند و مطمئن اورنگ، همه را ساکت ساخت. همه متوجه جثه کوچک میرزای عبرت شدند که اورنگ برایش احترام زیاد قائل بود و همیشه او را جناب میرزا، می‌خواند.

عبرت که در آن زمان قریب هفتاد سال داشت، به ناطق که هنوز پشت تریبون بود گفت:

آقای دکتر، فرمایشات شما تمام صحیح است. اما نمی‌دانم چرا در مورد من صدق نمی‌کند. فرمودید هیچکس از موقعی که لب به الکل می‌زند؛ اگر باده خواری را ادامه دهد عمرش بیش از ده سال دوام نخواهد یافت. من از پانزده سالگی شروع به عرق خوری کرده‌ام. فرمودید. تا الان هم که در حضور شما هستم و هفتاد سال دارم بسلامتی شما هر روز ظهر یک چتول عرق با ناهار و یک چتول عرق با شام نوشیده‌ام. در مهمانیها از این مقدار هم تجاوز کرده‌ام و از برکت وجود رفقا مجالس مهمانی هم زیاد دیده‌ام. تا امروز هم الحمدلله و الحمد لله و الحمد لله به بیماریهای سخت دچار نشده‌ام. حالا نمی‌دانم وضع خود را باور کنم یا فرمایشات شما را. . . .

عبرت پیرمرد با موهای بلند و ریش و سبیل سفید و قیافه زیبایی درویشی چنان بسادگی و صداقت این حرف را زد که همه احسنت و آفرین نثارش کردند. شاید ایراد عبرت جوایی هم داشت ولی دکتر از پشت تریبون هر چه کوشید در جواب او توضیحی بدهد صدای او در میان صدای دستهایی که برای عبرت میزدند گم می‌شد و بگوش کسی نمی‌رسید تا آخر از پشت میز خطابه پائین آمد و نشست.

عبرت هم خواست بجای خود بنشیند که اورنگ فریاد زد: «جناب میرزا، غزل غزل.» و دیگران هم خواهش اورنگ را تکرار کردند و با اصرار او را پشت تریبون فرستادند که غزلی بخواند.

عبرت ذوق رندانه‌ای بکار برد و حسن انتخابی بخرج داد. از میان غزل‌های خود غزلی برگزید و خواند که یکی از ایاتش این است:

شکر خدا که از پس هفتاد سال عمر

بازم هوای مطرب و معشوق و یاده است

و این بیت را هم طوری خواند که همه نکنه طعنه آمیز آن را درک کردند. عبرت نائینی چند سال دیگر بعد از آن تاریخ زنده ماند و تا سال ۱۳۲۱ شمسی که از جهان رفت هیچگاه می‌و جام را ترک نگفت. در عین حال از کار و انجام وظیفه هم غفلت نمی‌کرد.

مطلع یکی از غزل‌های او بمقیده من بهترین شعر درباره کار و تفریح است.

می‌گوید:

روز غفلت مکن از کار و شب از مطرب و می

دوره عمر عزیز است، مکن بیهوده طی

حرفه او خطاطی و کتابت بود. تا آخر عمر هر روز از صبح به کتابت میپرداخت و شب که رفقا دروش جمع می‌شدند و بساط عیش و نوش می‌گسترند، صفحهای را که مشغول نوشتن بود از روی زانوی خود بر می‌داشت و می‌گفت: «تمت الكتاب بعون الملك الوهاب». نوشتنی‌ها را پس می‌زد و نوشیدنی‌ها را پیش می‌کشید. خدا پیام‌رزش. پیری بود زنده دل که تا پایان عمر شادایی و سرزندگی جوانان را داشت. همیشه دستش از مال دنیا تهی بود. اما هیچوقت غصه دنیا را نمی‌خورد. هیچ چیزی نداشت و غم هیچ چیزی را هم نداشت. اما دکتر ع - م بعدها در رشته پزشکی پیشرفت کرد و در درمان بیماریهای گوش و حلق و بینی تخصص و شهرتی بهم رساند.

من پس از درگذشت شادروان محمد هاشم میرزا افسر و تعطیل انجمن ادبی ایران

دیگر او را ندیدم تا هفت سال قبل که به گوش درد مبتلا شدم و به توصیه بعضی از دوستان پیش اورفتم. مطب او از چهار بعد از ظهر دایر می شد. من برای اینکه گسرفتار شلوغی نشوم قدری زود رفتم و وقتی آنجا رسیدم کارمند مطب او که قبلاً حق المعاینه را از بیماران می گرفت و نمره می داد هنوز نیامده بود، یکی دو دقیقه که نفستم خود دکتر در اطاقش را باز کرد و مرا دید و گفت: بفرمائید.

برخاستم و به مطب او رفتم.

انتظار داشتم که مرا بشناسد و سلام و احوالپرسی کند. ولی هیچ آشنائی نداد. فکر کردم شاید چون سالهاست که همدیگر را ندیده ایم، مرا بجا نمی آورد.

روی يك صندلی نزدیک صندلی خود او نشستم. نگاه خشکی بمن کرد و پرسید:

« شما اعلانی که در اطاق انتظار زده شده نخواندید؟ »

مقصودش را فهمیدم. يك اسکناس ده تومانی که حق المعاینه اش بود در آورده تقدیم کردم و گفتم: کسی نبود که این پول را از من بگیرد.

ده تومان را گرفت و باز به قیافه من نگاهی کرد و گفت: شما اولین دفعه است که اینجا می آئید اینطور نیست؟

گفتم: بله. همینطور است.

با لحنی جدی گفت: دفعه اول باید پانزده تومان بدهید، نه ده تومان! فوراً يك اسکناس پنجاه تومانی دیگر در آورده گفتم معذرت می خواهم. بفرمائید.

پنج تومانی را لای ده تومانی گذاشت. بعد از جیب خود يك دسته اسکناس در آورد و پانزده تومان را وسط آنها گذارد و همه را درست تا کرد و مجدداً در جیب شلوار جا داد.

وقتی خیالش از بابت پول آسوده شد ناگهان قیافه خشک و جدی خود را کنار گذاشت و با چهره ای خندان و لحنی ملاطفت آمیز گفت:

خوب آقای حالت، هیچ میدانی که ما چند سال است همدیگر را ندیده ایم؟ من که دیدم او اول بخاطر دریافت حق المعاینه خود از اظهار آشنائی مضایقه کرده و حالا ابراز صمیمیت می کند، حرفش را ندیده گرفتم و جوابی ندادم.

دوباره گفت: خوب حالت حالا چه می کنی؟

گفتم: از گوش درد ناله می کنم. آقای دکتر گوشم خیلی دردمی کند. مثل اینکه سنگین شده است.

گوشم را با وسائل مخصوصی معاینه کرد و نسخه ای نوشت که با همان يك نسخه گوش دردم بهبود یافت.

مدتی بعد قضیه ملاقات دکتر را بمناسبتی برای آقای مهدی سهیلی تعریف کردم . او که تازه در مجله امید ایران صفحه‌های تحت عنوان « میخ طویل‌ه » می‌نوشت بدون اطلاع من تمام واقعه را در آن صفحه منعکس کرد و از دکتر هم صریحاً اسم برد . نگران شدم . به او تلفن کردم و گفتم : برادر چرا قبلاً بمن نگفتی که می‌خواهی چنین دسته‌گلی به آب بدهی ؟ حالا این آقای دکتر قطعاً از من خواهد رنجید . اگر گله کند چه جوابش بدهم ؟

گفت : خاطرت جمع باشد که او نه تنها گله‌مند نیست بلکه متشکر هم هست .
گفتم : چطور ؟


گفت . « دیروز خودش بمن تلفن کرد و تشکر کرد از این که مفت و مجاناً برایش پروپا کاند کرده و بمردم فهمانده‌ایم که او : اولادکتر حاذقی است که درامراض گوش و حلق و بینی تخصص دارد .
ثانیاً با اولین نسخه او بیمار بهبود می‌یابد .

ثالثاً حق المعاینه او دفعه اول يك‌صد و پنجاه ریال و دفعات بعد هر دفعه يك صد ریال است .

رابعاً بیمار حق المعاینه را قبلاً باید بپردازد .
خامساً دوستی و رفاقت بیمار با پزشك بهیچ‌وجه تخفیفی در میزان حق المعاینه نخواهد داد .

بله ، دکتر ، شخصاً از من تشکر کرد که اینها را تذکر دادم . گفت منبعدهم از این کارها بکنید . « (۱)»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - خوانندگان ارجمند خود این طیب‌براشناخته و دانسته‌اند که نامش دکتر  است و باید بدانند که برای حق المعاینه نوبت اول باید حتماً يك‌صد و پنجاه ریال ۱۱ با خود داشته باشند و الا ...